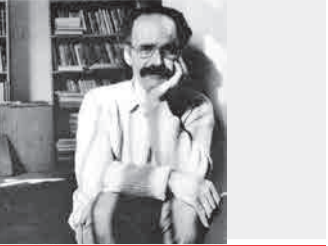


آبگرمکن، یخچال، فریزر، اجاق گاز و اشیای بلند و بسیار سنگین باید با بست یا تسمه‌های مناسب به کف و دیوار منزل محکم شوند.



### خالق شازده احتجاب

هوشنگ گلشیری داستان‌نویس، منتقد، آموزگار داستان‌نویسی و سردبیر مجله کارنامه بدون شک یکی از نویسندگان صاحب‌سبک و امضای تاریخ معاصر است.او که در کودکی با خانواده خود به آبادان کوچ کرد، زندگی پرفراز و نشیبی را گذرانده و درباره تجربه‌اش از محیط اجتماعی تار سیندن به جایگاه یک نویسنده گفته است: «قامت در آبادان از ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۴ باید شکل دهنده حیات فکری و احساسی من باشد. پدرم کار گر بنا و سازنده مناره‌های شرکت نفت بود. ما مدام از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر می‌رفتیم و هم‌ماش هم بازی می کردیم. فقر هم بود. اما آشکار نبود. چون همه مثل هم بودیم و عالم بی خبری بود.»او با نگارش رمان کوتاه شازده احتجاب در اواخر دهه چهل خورشیدی به شهرت رسید.منتقدان ادبی این کتاب را یکی از قوی‌ترین داستان‌های ایرانی خوانده‌اند.

**گفت‌وگو با «سیامک گلشیری» درباره خودش و آثارش**

# فیلم‌پرفروش تاریخ سینمای ایران سرقت ادبی بود

خودم هم واقعا نمی‌دانم و نمی‌توانم جواب صریح و درستی به این سوال بدهم. اتفاقا یکی دو ماه پیش داشتم به این قضیه فکر می‌کردم که مثلا کسانی که کارگردان هستند بچه‌های‌شان هم به کارگردانی علاقه‌مندند یا حتی آنهایی که نجار هستند، بچه‌های‌شان هم به نجاری علاقه‌مند می‌شوند و خب در خانه ما هم خیلی کتاب بود؛ قضایی که من در آن بزرگ شدم همیشه پر از کتاب و داستان و قصه و فیلم بود و طبیعتا همه اینها شخصیت سیامک گلشیری را در کودکی شکل می‌دهد. الان دختر خودم من هم به داستان و موسیقی و فیلم‌بشدت علاقه دارد و دلایلش هم این است که در خانواده‌ای بزرگ می‌شود که در همه اطرافش همین چیزهاست ولی از همه اینها مهمتر در مورد من فکر می‌کنم برمی‌گردد به کودکی عجیب‌وغریب و پر ماجرای که داشتم.

• **برای‌مان از کودکی عجیب‌وغریب‌تان بگویید؛ از ماجراجویی‌ها و این‌که اصلا داستان‌ها از کی و کجا به‌ذهن‌تان آمدند؟**

آن وقت‌ها که موبایل و تبلت و اینترنت نبود، تلویزیون فقط ساعت ۶ یا ۷ شب برای بچه‌ها برنامه کودک پخش می‌کرد یا مثلا پنجشنبه‌ها ظهر که از مدرسه می‌آمدیم یک سریال بود که پخش می‌شد به هر حال می‌خواهم بگویم سرگرمی‌های بچه‌ها در آن دوران خیلی محدود بود و برای همین هم ما همیشه در کوچه بودیم. راستش به کتاب هم زیاد علاقه نداشتم از بس که دوروبرم کتاب بود، زده شده بودم، هر چند که خوانا‌خواه پیش می‌آمد که کتاب‌هایی را بخوانم ولی به‌قصه تعریف کردن خیلی علاقه داشتم و یکی از سرگرمی‌هایم این بود. قصه‌هایی که معمولا یک بخشی از آن مربوط به کتاب‌هایی بود که خوانده بودم و بقیه‌اش را از خودم می‌ساختم و تعریف می‌کردم. یادم است کتاب ترسناکی خوانده بودم به نام «هرد دوچهره» و بعد وقتی برای دوستانم تعریف می‌کردم، خیلی جاهایش را تغییر داده بودم. برای همین فکر می‌کنم همه این تجربه‌های ماجراجویانه باعث شد تا من نویسنده شوم.

• **نمی‌دانم اولین داستانی که نوشتید چاپ شده یا نه؟ ولی از نخستین داستانی که نوشتید، بگویید؛ یاد‌تان است چه بود؟**

من اوایل ۴ تا ۵۰ داستان داشتم که هیچ‌وقت چاپ نشد و در واقع سیاه‌مشق بودند اما نخستین داستانی که نوشتم، رواقعادوست داشتم؛ اتفاقا به‌عنوان یاد‌گاری نگهش داشتم.

• **چه اسمی برای اولین داستان‌تان انتخاب کرده بودید؟**

مقاله شماره ۱۳.

• **موضوعش چه بود؟**

درباره زن و شوهری بود که زندگی‌شان به آخر رسیده بود.

• **حال چرا شماره ۱۳؛ به‌خاطر خرافاتی است که در مورد عدد ۱۳ وجود دارد؟**

نه‌ا تباطلی نداش؛ شخصیت کتاب مرد نویسنده‌ای بود و مقاله‌ای چاپ کرده بود و یادم نیست چرا این عدد را برایش انتخاب کردم.

• **اساسا اسم کتاب‌های‌تان را چطور انتخاب می‌کنید؟**

خیلی سخت؛ انتخاب نام کتاب یکی از دشوارترین کارهاست. خیلی کم پیش می‌آید که کتابی را شروع کنم و همان اوایل یا اواسطش اسمی برایش پیدا کنم. معمولا رمان‌ها را می‌نویسم و حتی دست‌ناشر هم داده‌ام و مدت‌ها گذشته‌است و بعد اسمش را پیدا کرده‌ام؛ مخصوصا کتاب‌هایی که یک زندگی یا برهه طولانی را در بر می‌گیرند و براساس دیالوگ نوشته‌شده‌اند.

• **در نهایت چطور به اسم کتاب می‌رسید؟**

فرهنگ‌های فیلم و داستان‌ها یا کاتالوگ‌های ناشران خارجی را نگاه می‌کنم برای این‌که ذهنم به کار بیفتد. بعد شروع می‌کنم به اسم و کلمه در آوردن از کتاب. یک زمانی که یادم است خیلی سخت نوشتنم برایش اسم انتخاب کنم «آخرین رویای فروغ» بود و تا لحظه‌های آخر دنبال اسم می‌گشتم. بعد رسیدم به واژه رویا چون دیدم که یک رویایی در این داستان وجود دارد و فکر کردم که این آخرین رویای این آدم است و حالا باید یک اسم خاص برای این شخصیت بیدامی کردم. اسم‌های زنانه را کنار رویامی گذاشتم اما جور در نمی‌آمد تا این‌که نصفه شب همسرم من را از خواب بیدار کرد و گفت اسم خاله من فروغ است و گفتم آخرین رویای فروغ چقدر به هم می‌آیند.

## احمد طالبی نژاد منتقد سینما

# بزرگان سینما هم کپی‌کاری کرده‌اند

**شروع می‌شود؟**

اولا ایران جزو معدود کشورهایی است که قانون کپی‌رایت در آن وجود دارد اما هرگز رعایت نمی‌شود. بنابراین بار اول نیست که سینماگران به داستان و ادبیات بدون اجازه چنگ انداخته‌اند و در واقع می‌توان گفت سوءاستفاده کرده‌اند. مشهورترین اتفاقی هم که همگان به‌خصوص هم‌نسلان من بیشتر در جریانش هستند ماجرای است که بین محمود دولت‌آبادی و مسعود کیمیایی بسر فیلم خاک پیش آمد. این فیلم براساس اوسته بابا سبجان نوشته دولت‌آبادی ساخته شد. هر چند که او همان موقع واکنش‌نشان داد و به این اقتباس اعتراض کرد و معتقد بود فیلم با دخالت‌هایی که در داستان او داشته به اثرش لطمه زده است. این ماجرا تا جایی پیش رفت که آقای دولت‌آبادی کتابی به نام ضمیمه فیلم خاک

گفت‌وگو با سیامک گلشیری تبدیل به یک پرونده شد. پرونده‌ای درباره موضوع کپی فیلم‌های سینمایی از داستان رمان‌های ایرانی. ماجرایی که هفته گذشته هم از طرف نویسنده کتاب سالتور سانه‌ای شده بود، اما کارگردان فیلم مغزهای کوچک‌زنگ زده به آن واکنشی‌نشان نداد. احمد طالبی نژاد نویسنده و منتقد سینما که سال‌ها در این حوزه‌ها فعالیت کرده، خاطراتی دست اول از موضوعات مشابه دارد. از ماجرای کپی دو فیلم مسعود کیمیایی از کتاب‌های محمود دولت‌آبادی تا فیلم نفرین ناصر تقوایی. طالبی نژاد در این گفت‌وگو درباره معضل و چالش جدی بین نویسندگان و سینماگران و راه‌حل خروج از این معضل به «شهروند» می‌گوید.

• **آقای طالبی نژاد سابقه کپی‌برداری یا اقتباس آزاد فیلم‌های سینمایی از داستان رمان‌های ایرانی از کجا**

## مردم از من آدرس خانه‌خ

• **آقای گلشیری اگر بخواهیم درون یک ذهن نویسنده برویم و آن نویسنده هم شما باشید، فکر می‌کنید با چه چیزهایی روبه‌رو می‌شویم؟**

خیلی چیزها اصلا نمی‌توانم درباره یک چیز خاص صحبت کنم؛ مثلا همین الان را که می‌پرسید مشغول نوشتن یک چندگانه هستم که قبلا گفته بودم سه‌گانه است منتها روی ۳ جلد تمام نشد و الان دارم چهارمی‌اش را می‌نویسم. درباره نوجوانی است که می‌رود سراغ یک نویسنده و او را وارد ماجراهای عجیب‌وغریبی می‌کند. رمان خیلی مفصلی است پر از شخصیت‌های مختلف و هر جلد بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ صفحه است، دو جلدش هم آماده است و از مهر امسال منتشر می‌شوند. بنابراین اگر الان به درون ذهن من بروید در جلد سوم این رمان هستیم و وارد بازی پادشاه‌هایی شوید.

• **شما نویسنده رئالیستی هستید، کتاب‌هایی که نوشتید ریشه‌شان در واقعیت بوده یا زاده تخیل‌تان است؟**

جالب است که این موضوع را برای‌تان تعریف کنم. من یک‌سری کتاب داشتم به نام «خون‌آشام» که در آن شخصیت نویسنده‌ای وجود دارد که هم‌اسم خودم است و پایش کشیده می‌شود به خانه‌ای عجیب‌وغریب در شرق تهران که در آن خون‌آشام‌ها زندگی می‌کنند. یک عده

می‌گویند این شخصیت خودت هستی و یک عده هم هنوز زنگ می‌زنند و پیغام می‌دهند و خیلی جدی آدرس خانه خون‌آشام‌ها را از من می‌خواهند.

• **واقعا آدرس خانه خون‌آشام‌ها را از شما می‌خواهند؟**

بله؛ در دایرکت اینستاگرام یا سایتم مدام پیغام دارم که می‌پرسند آیا خون‌آشام‌ها واقعیت دارند یا نه؟ یک‌بار در نمایشگاه کتاب یک نفر از من پرسید آیا واقعا شما به آن خانه رفتید؟ بعد هم شاید فکر کرد که من به خون‌آشام هم تبدیل شده‌ام چون مدام به گردنم نگاه می‌کرد. (می‌خندد)

• **شما چه جوابی می‌دهید؟**

راستش این‌قدر که خودم هم به این موضوع فکر کردم و در خواب‌هایم آن خانه را می‌بینم که برایم باورپذیر شده ولی آدرسش را نمی‌دهم!

• **آقای گلشیری در محیط‌های اجتماعی‌که قرار می‌گیرید ذهن‌تان چطوری کار می‌کند؟ به‌جز بیات دقیق می‌شوید تا سوژه یا داستان زندگی آدم‌ها را در بیاورید یا کلی‌نگر هستید و خیلی در محیط تحت تأثیر اتفاقات قرار نمی‌گیرید؟**

بله، هر چیزی در ذهن من تبدیل به داستان می‌شود. من همیشه سر کلاس‌هایم هم به بچه‌ها می‌گویم که به جای نوشتن یک داستان و بازنویسی آن، داستان‌های مختلف بنویسید. هر چقدر که بیشتر داستان بنویسیم و در کشف داستان‌های مختلف نیای اطرافمان استمرار داشته باشیم، داستان‌های بیشتری به ذهن‌مان می‌رسد و خلاق‌تر می‌شویم. برای من خیلی این اتفاق می‌افتد و دفتری دارم که حتی بعضی وقت‌ها از یک سوژه دو خط داستان به ذهنم می‌رسد و سریع یادداشتش می‌کنم. اینها می‌شود هسته اولیه داستان و بعد می‌تواند ششاک و برگ بیشتری بگیرد. قرار نیست عین همان

شدد؛ اما به هر حال همه آنهایی که این دو تا اثر را دیده و خوانده بودند، می‌دانستند این شباهت‌ها وجود دارد.

• **ظاهر این سابقه بیشتر به آثار آقای دولت‌آبادی و فیلم‌های آقای کیمیایی برمی‌گردد.**

البته فقط همین دو مورد بود که درباره آثار آقای دولت‌آبادی و کیمیایی پیش‌آمد ولی بعد از آن هم ظاهر ا فیلمسازان دیگر گه‌گاه ناخنک‌هایی به آثار دولت‌آبادی زده بودند. یادم است یک‌بار دیگر هم او مدعی شده بود هر فیلم روستایی که می‌بیند یک تکه‌هایی از «کلیدر» را دارد. باز این راهم کم و بیش درست می‌گفت و انگار این رمان تأثیر خودش را گذاشته بود و فیلمسازانی که می‌خواستند سراغ سوژه‌های روستایی بروند از تکه‌های این کتاب برداشت می‌کردند.

• **بنابراین این اتفاقات مسبوق به سابقه است.**



بله؛ این اتفاق مربوط به سال‌های اخیر و فیلمسازان جوان نمی‌شود. یک نمونه تاریخی دیگر این ماجرا هم به فیلم نفرین اثر ناصر تقوایی فیلمساز بزرگ سینمای ایران مربوط می‌شود.